

■ نوشته دکتر داریوش اخوان زنجانی
از دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران

تحول و تکامل ساختار جامعه بین الملل (منطقه گرایی یا جهان گرایی)

شناخت بازیگران، درک رفتار آنها و تکامل روندهای اصلی در روابط بین الملل را بازی می کند.

نظام سرمایه داری

تاریخ سرمایه داری را می توان یک حرکت نوبتی بین بدست آوردن قدرت و توسعه - یعنی تمرکز و تثبیت قدرت و رهائی از محدودیت‌هایی که بر سرمایه داران تحمیل می شود - تعریف کرد. سرمایه داری که در جستجوی نیروی کار، انباشت سرمایه و بازارهای وسیعتری بود، در ابتدا شهرهای محصور شده را ایجاد کرد. در مرحله بعد، حصارها و محدودیتها را در هم شکست، از شهر خارج شد و سرزمین‌های وسیعتری را زیر سلطه خود گرفت؛ دولت ملی را ایجاد کرد و از طریق اندیشه حاکمیت دژها و دیوارهای محکمتری برای حفظ وضع جدید ساخت. سپس، از آن به عنوان منبع قدرت برای ایجاد امپراتوری‌ها بهره برداری کرد. امروزه، انباشت سرمایه و دامنه و شدت فعالیتهای سرمایه داری به حدی رسیده است که دولت ملی کارآئی خود را از دست داده است. دولت ملی و حاکمیت آن در زیر فشار فعالیتهای سرمایه داری در حال خرد شدن است. اگر امروز سرمایه داری می تواند آنچه را در گذشته نه چندان دور امپریالیزم از پس آن برنیامد، انجام دهد، به این دلیل است که انباشت سرمایه و پیشرفتهای تکنولوژیک به مرحله‌ای عالی تر از تکامل دست یافته و حوزه جغرافیائی و اقتصادی خود را توسعه داده به نحوی که همه جهان را در برمی گیرد.

در جوامع صنعتی، مفهوم «انبوه» بیش از هر مفهوم دیگری مبتنی ویژگی‌های آن جامعه می باشد. در این جوامع، تولید و مصرف هر دو در سطح انبوه است. واحدهای تولیدکننده - شرکتها - دارای ساختارهای عمودی و سیستمهای ارتباطات و کنترل انعطاف ناپذیری است. سیستم ارتباطات عمودیست. قدرت در دست عده‌ای محدود - حتی یک نفر - متمرکز شده است. شرایط فرماندهی و فرمانبرداری حاکم بر واحدهای تولیدکننده، به جامعه انتقال یافته و انقلابی را در روابط اجتماعی - سیاسی ایجاد کرده است. ساختارهای اجتماعی - سیاسی، همانند ساختار درونی شرکتها، یک سیستم فرماندهی و کنترل عمودی دارد. لذا در جوامع صنعتی - موج دومی - دولت همه ابعاد زندگی مدنی را تحت کنترل خود درآورده است.

اما به علت تحولات تکنولوژیک و پدید آمدن تکنولوژی‌های جدید، امروزه سیستم ارتباطی در درون واحدهای تولیدکننده، با اصطلاح «انعطاف پذیری» تبیین می شود.^۱ انعطاف پذیری در تولید یعنی تمرکززدائی و واگرائی در سیستمهای تولیدی. لذا ساختارهای افقی که در حال شکل گیری است، از یکدیگر قابل تفکیک نمی باشد. در نتیجه، سیستم تصمیم گیری چند مرکزی و مستقلی در حال پیدایش است. ارزشها و هنجارهای رفتاری منطبق با این ساختار جدید پدیدار می شود. همزمان با آن، تحولات تکنولوژیک، الگوهای تازه‌ای برای تجارت، انتقال سرمایه، و رشته‌های متعددی از تعاملات فشرده ایجاد کرده است.

به دیگر سخن، تکنولوژی در سطح خرد موجب تحولات بنیادی در رفتار در سطح کلان شده است. یعنی تحولات تکنولوژیک یکی در سطح تولید نتایجی برای تکامل دولت، منطقه و نهایتاً جهان به بار آورده است.

دولت

اندیشه جهانگرائی و منطقه گرائی بر مبنای فرض‌های زیر استوار است:

- ۱- دولت اهمیت خود را در سیاست جهانی از دست می دهد، یا اینکه
- ۲- سیستم جهانی متفاوتی که بر مبنای اندیشه دولت استوار است شکل می گیرد (مقصود تحول در درون سیستم جهانی است).

● امروزه، نقطه آغاز هر تحلیلی پیرامون روابط بین الملل، فروپاشی امپراتوری شوروی و پایان نظام دو قطبی است. چنین برخوردی با موضوع کاملاً منطقی است چرا که سال ۱۹۸۹ نقطه پایان یک عصر در روابط بین الملل به شمار می آید. یک عصر در تاریخ بشر، مدت زمانی است با ویژگی‌های بارز و این ویژگی‌ها در مفهوم سازی‌های ما و شکل گیری انتظارات ما از رفتار سیاسی دیگران نقش تعیین کننده‌ای بازی می کند. پایان جنگ سرد نیروهائی را آزاد کرد که بیشتر به لحاظ رقابت ایدئولوژیک و نظامی دو ابرقدرت، راکد مانده بود. با پایان گرفتن نظام دو قطبی، قالبهای فکری کهنه درهم شکست و تفکری آزادتر امکان پذیر گردید و اندیشه‌های نو پدید آمد. از راه این اندیشه‌های نو، ویژگی‌های دوره جدید در روابط بین الملل قابل تشخیص می شود. دوره‌ای که در حال شکل گیری است، در مقایسه با دیگر دوره‌ها در تاریخ معاصر، دربرگیرنده تحولات بنیادی تری است. از این رو، پژوهشگر در رشته روابط بین الملل در تحلیل‌های خود با دو مشکل روبروست. مشکل اول مربوط به تشخیص روندهای جدید و تبیین محیط تازه بین المللی است و مشکل دوم، به نظریه پردازی درباره ساختاری که در حال شکل گیری است مربوط می شود. در نظریه‌های روابط بین الملل، ساختار جامعه بین الملل پیوسته ثابت تلقی می گردید و لذا مسئله انتقال ساختار به ساختارهای دیگر مطرح نبود. با توجه به این محدودیت‌های نظری، در این مقاله کوشش خواهد شد که در مرحله اول نیروهای اساسی موجود در جامعه بین الملل توصیف شود و در مرحله دوم ویژگی‌های بنیادین ساختاری که در حال شکل گیری است مورد بررسی قرار گیرد.

یک ساختار در فرآیند تکامل خود سه مرحله زیر را طی می کند. رفتارهای الگوییافته، موجب پیدایش نقشهائی می شود که به نوبه خود مواد اولیه یک ساختار را تشکیل می دهد.^۲ در این مرحله از تکامل جامعه بین الملل، رفتارها بررسی می شود.

همان گونه بیشتر اشاره شد، نیروهائی که در دوره‌های گذشته در شکل گیری ساختار جامعه بین الملل مؤثر افتاده اند، نسبتاً ساده بوده اند. در دوره‌هایی که از ۱۸۱۵، ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۵ آغاز شد، دولت‌های ملی واحدهای اساسی را تشکیل می دادند که بر مبنای آن‌ها سازماندهی جامعه بین الملل امکان پذیر بود. ساختارهایی که در هر یک از این دوره‌ها آغاز شد، به توزیع مجدد قدرت و ایجاد روئنی جدیدی منطبق با زیربنای جدید (توزیع قدرت) مربوط می گردید. اما در شکل گیری ساختار جدید، عوامل متعددی مؤثر است و لذا ساختار جدید در مقایسه با ساختارهای گذشته بسیار پیچیده می باشد.

در دوره‌های گذشته، بازیگران ویژگی‌های مشترکی داشتند. آمریکا و اروپا در مرحله مشابهی از تکامل تاریخی (صنعتی شدن) قرار گرفته بودند و از فرهنگ و تمدن مشابهی برخوردار بودند. امروزه نظام بین الملل کاملاً جهانی شده است. مردم و دولت‌هایی که در جامعه بین الملل فعال هستند در مراحل مختلفی از تکامل تاریخی هستند و به قول «تافلر»، در امتداد خطی که در یک سر آن جامعه فئودال (موج اولی) و در سر دیگر آن جامعه فراصنعتی (موج سومی) قرار گرفته است، جایگاه‌های متفاوتی دارند^۳ و دولت‌های موج سومی به گونه‌ای اجتناب ناپذیر اقتصادی جامعه بین الملل را رهبری می کنند.

این بازیگران، از پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها بهره مندند؛ سیستم اقتصادی آنها بر مالکیت خصوصی استوار است و ایدئولوژیهایشان - با تفاوتی ناچیزی - لیبرالیستی است. لازم به یادآوری نیست که یک جابجائی در قدرت در میان این گروه از دولت‌ها - آمریکای شمالی، جامعه اروپا و برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی به رهبری ژاپن - در شرف پدید آمدن است. بنابراین، فرضیه محوری مقاله حاضر این است که تکامل نظام سرمایه داری و تحولات تکنولوژیک، دو متغیر است که نقش محوری و تعیین کننده‌ای در

۳- منطقه‌هایی به عنوان زیرسیستم نظام جهانی در حال پیدایش است و دو تعریف متفاوت از این مناطق امکان‌پذیر است. نخست این که «منطقه» در بی همگرانی تعدادی از دولتها ایجاد می‌شود. دوم این که شاهد پیدایش مناطقی هستیم که مرزهای جغرافیایی آنها توسط مرزهای جغرافیایی دولتهای ملی ترسیم نمی‌شود. تعریف دوم را می‌توان به عنوان فرضیه اصلی این مقاله تلقی کرد.

با در نظر گرفتن نقش دولت در اندیشه‌های مربوط به روابط بین‌الملل، و با توجه به این که نظمی که در حال شکل‌گیری است - چه جهانی و چه منطقه‌ای - به تکامل نقش دولت در روابط بین‌الملل بستگی خواهد داشت، بررسی اثر تکامل نظام سرمایه‌داری و تحولات تکنولوژیک بر دولت ضروری می‌باشد. واقعیت این است که ما در شرف گذار از عصر ژئوپولیتیک به عصر ژئواکونومیک هستیم^۲ و در نتیجه، نقش و جایگاه دولت در حال فروپاشی در دو سطح مختلف قابل بررسی است.^۵ سطح اول با ساختار قدرت در درون مرزهای دولت ملی مرتبط است. اقتدار و حاکمیت در مرکز سیستم، رفته رفته از بین می‌رود.

Deudery و Ikenberry در مورد وضع ایالات متحده می‌نویسند که با افزایش اهمیت امور اقتصادی در برابر امور نظامی، قدرت از مرکز - یعنی دولت فدرال و ریاست‌جمهوری - به ایالات و کنگره منتقل می‌شود.^۶ در جمهوری خلق چین نیز، امروزه حکومت مشروعیت سیاسی خود را بر موفقیت اقتصادی استوار کرده است - نه ایدئولوژی. تمرکززدانی که شرط لازم برای رشد و توسعه اقتصادی است، قدرت مراکز تصمیم‌گیری را تضعیف می‌کند و شدت این فرآیند در مناطق ساحلی که از رشد بسیار سریعتری برخوردارند، دوچندان می‌باشد.^۷ و بالاخره در مورد اروپا می‌خوانیم که پس از قرار گرفتن مفهوم «منطقه» در قرارداد ماستریخت، مردم اروپا هرچه بیشتر به هم نزدیک خواهند شد و تصمیمات را حتی الامکان تشکیلات کوچکتری که به مردم نزدیکترند خواهند گرفت.^۸

در سطح دوم، به لحاظ الگوهای جدید در زمینه تعامل اقتصادی و سیستم‌های ارتباطی بسیار پیچیده حاکمیت دولتها رفته رفته کمرنگ می‌شود و رو به زوال می‌گذارد.

فعالیت‌های اقتصادی در دو سطح متفاوت انجام می‌گیرد. در سطح اول، یعنی در سطح ملی، تعاملات اقتصادی رفته رفته کاهش می‌یابد و اهمیت خود را از دست می‌دهد و به همان اندازه فعالیت‌های اقتصادی در سطح بین‌المللی از اهمیت روزافزونی برخوردار می‌گردد. یک جریان غیر متمرکز اما هم‌آهنگ از تعاملات و ارتباطات فرامرزی وجود دارد.^۹

اصطلاحاتی مانند «شرکتهای جهانی»، «تجارت جهانی» و «دفاتر جهانی» رفته رفته معمول و رایج می‌شود. همزمان، سیستم‌های ارتباطی که با سرعت روزافزون در حال گسترش است، مرزهایی دارد که با مرزهای دولتهای ملی هم‌آهنگ نیست. این شبکه‌های ارتباطی از کنترل دولتها خارج است و آزادی دولتها را در زمینه تصمیم‌گیری محدود می‌سازد و اتخاذ خط‌مشی‌های خاصی را بر آنها تحمیل می‌کند.

در نتیجه، تشکلهای سیاسی که بر اساس مفهوم سرزمین بنیانگذاری شده، با واقعیت‌های اقتصادی و تکنولوژیک امروزی تطبیق نمی‌کند. افزون بر این، با خارج شدن فعالیت‌های اقتصادی از کنترل دولتها، دولتها هرچه بیشتر توان مدیریت اقتصادی کشور را از دست می‌دهند.

واقعیت‌های اقتصادی فوق رفته رفته موجب پیدایش ساختارهای روبنایی اجتماعی و سیاسی می‌شود. لذا، فعالیت‌های سنتی دولت، یعنی قانونگذاری، اجرای قانون (در مورد برخی از دولتها) تأمین عدالت اجتماعی، سستی می‌گیرد.

این تحولات، ناگزیر از توان دولت برای جلب وفاداری شهروندان می‌کاهد و در نتیجه رفته رفته مسایلی مانند مسئولیت، پاسخگویی و نهایتاً مشروعیت سیاسی مطرح می‌شود.

در سطح بین‌الملل، بحران دولت و بحران نظام دولتها، به صورت بحرانهای در سازمانهای بین‌المللی که بر مبنای مفهوم دولت بنیانگذاری شده است، متجلی می‌گردد. مسائلی چون اعتراض بسیاری از دولتها به شرایط کنونی عضویت در شورای امنیت سازمان ملل و اقدامات سازمان در قالب مداخلات انساندوستانه در امور داخلی کشورهای عضو، شواهدی است در این زمینه.

سیستم جهانی در حال شکل‌گیری

تحولات فوق موجب پیدایش مسائلی در سطح جهان مانند مسایل تجاری، مالی، تکنولوژیکی، زیست محیطی، انسانی (حقوق بشر) و سیاسی (دموکراسی) می‌شود. همراه با این پدیده‌های تازه، ارزشها و قواعد رفتاری مانند خلع سلاح، کنترل تسلیحات، مداخله‌های انساندوستانه و حتی برخورد‌های فرهنگی سربرمی‌آورد.

با این وجود، همان گونه که نیروهای زیربنایی هنوز واقعاً صورت جهانی به خود نگرفته، ارزشها و هنجارهایی کاملاً جهانی نیز هنوز شکل نیافته است. لذا، نظام جهانی را هنوز نمی‌توان نظامی منسجم و هم‌آهنگ تلقی کرد و به این ترتیب احساسات تعلق داشتن به یک جامعه جهانی، به صورتی که ملتها و افراد را به یکدیگر نزدیک کند و پیوند دهد، به وجود نیامده است. در این مقطع، می‌توان به جمع‌بندی زیر رسید:

۱- دولت، هرچه بیشتر توان سازماندهی فعالیت‌های اقتصادی و انسانی را از دست می‌دهد.

۲- بورژوازی، با کمک تکنولوژی‌های پیشرفته، خود را از محدودیت‌هایی که «مرز» بر آن تحمیل می‌کند رها می‌سازد، اما هنوز به اندازه کافی قدرتمند نیست که یک سیستم واقعاً جهانی پدید آورد زیرا دولتها در مراحل مختلف تکامل تاریخی قرار دارند.

۳- مرحله‌ای که بین جهان گرانی و دولت گرانی قرار دارد، منطقه گرانی است.

۴- غرب به سه مرکز قدرت تقسیم شده است و مراکز فوق از راه تعاملات و ارتباطات بی‌شمار در سطح جهانی به یکدیگر پیوند می‌یابند. مباحث، عمدتاً جهانی است و نظام در حال شکل‌گیری نیز به طور روزافزون جهانی می‌شود، اما چون تحولات در سطح مختلف تکامل نظام سرمایه‌داری انجام می‌گیرد، سرمایه‌داری فعالیت‌های خود را در سه منطقه اصلی متمرکز کرده است که عبارت است از اروپا، ایالات متحده آمریکا و منطقه اقیانوس آرام که هر یک به نوبه خود ۲۹، ۲۸ و ۲۵ درصد تولید ناخالص جهانی را از آن خود ساخته‌اند.^{۱۰}

منطقه گرانی

نظریه‌های منطقه گرانی، منطقه را یک زیرسیستم برای نظام بین‌المللی تلقی می‌کند که در آن گروهی از بازیگران در مقایسه با دیگر بازیگران، تعاملات و ارتباطات بیشتری با یکدیگر دارند. تعریف فوق، با توجه به تحولات اخیر، به بازنگری و بازسازی نیاز دارد.

در مورد ایالات متحده، جغرفی نسبت به گرایشهای سنتی شرق آمریکا به سوی اروپا بی‌تفاوت است و از مرز مالی و سیاسی کشور فاصله زیادی دارد. ریشه‌ها و منافع مردم این ایالت نه در شرق آمریکا و آتلانتیک، بلکه در جنوب در نزدیکی مکزیک، و در غرب در حوزه اقیانوس آرام قرار گرفته است. پیوندهای خارجی کالیفرنیا به گونه‌ای است که این ایالت به سیاست خارجی، فرماندار و قوه مقننه مستقلی نیاز دارد که بتواند منافع ایالت را بدون پیروی از دولت مرکزی بپذیری کند.^{۱۱} آینده اقتصادی کالیفرنیا به بازارهای این ایالت که به ترتیب اولویت عبارت از ژاپن، کانادا و مکزیک می‌باشد، وابسته است. کالیفرنیا منطقه ایست در ایالات متحده آمریکا با هویت مشخص و ویژگی‌های بارز که به آزادی‌های بیشتری برای اقدام مستقل نیاز دارد. در نتیجه، شهر «سن‌دیهگو» با وجود اعتراضات دولت فدرال (و برخلاف قانون اساسی) چند قرارداد دوجانبه با «تی‌جوانا» منعقد نموده است.^{۱۲}

ثبات و وحدت جمهوری خلق چین نیز با توجه به توسعه اقتصادی، اجرای سیاست خصوصی‌سازی و گسترش ارتباطات بین‌المللی، در سالهای آینده به آزمون گذاشته خواهد شد. برخی این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا بهتر نیست مناطق ساحلی چین خود را از سرزمین مادر رها کنند و به کشورهای «حاشیه» اقیانوس آرام بپیوندند و بدین ترتیب از مزایای توسعه بر مبنای صادرات بهره‌مند شوند؟^{۱۳}

در اروپا، منطقه گرانی و همگرانی منطقه‌ای، از دیگر مناطق جهان به مراتب بیشتر است. لذا می‌توان ادعا کرد که در اروپا نیز مرزهای سیاسی با واقعیت موجود انطباق ندارد و اروپای آینده عبارت خواهد بود از یک سیستم فدرال متشکل از چند منطقه. قرارداد ماستریخت یک «کمیته مناطق» به وجود آورده و در گزارش «اروپا ۲۰۰۰» (۱۹۹۱) آمده است که «شهرها و مناطق مختلف

۸- تشکیلات و سازمانهای مناطق جدید، به لحاظ نیاز به انعطاف پذیری و تصمیم گیری افقی چند بُعدی، چند کارکردی و چند مرکزی خواهد بود.
 آیا قابل تصور نیست که با تشدید روند همگرایی بین مناطق، رفته رفته «آبرمناطی»^{۱۷} ایجاد شود و گروهها و سازمانهایی مانند EFTA،^{۱۸} NAFTA،^{۱۹} ASEAN،^{۲۰} APEC،^{۲۱} و مناطقی که در درون جامعه اروپا در حال شکل گیری است،^{۲۲} مناطق هسته‌ای یا مرکزی این «آبرمناطی» را تشکیل دهند؟ بالاخره این سوال مطرح است که آیا مناطق و تشکلات تجاری فوق پاسخگویی به مسئله اساسی جهان امروز یعنی رقابتهای تجاری به شمار نمی‌آید؟ با تشدید رقابتها و اختلاف تجاری، آیا اهمیت اینگونه سازمانها و نهادهای افزایش نخواهد یافت؟

زیرنویس

1. C. W. Mills and H. Gerth, Character and Social Structure, the Psychology of Social Institutions, Routledge and Kegan Paul Ltd., London, 1954, chapter, II.

2. Alvin Toffler, Powershift.

ترجمه کتاب در سال ۱۳۷۰ منتشر شده است.

3. P.N. O'Forrel, L. AR Maffot, D. MW. Hitchans, Manufacturing Demand for Business Services in a Core and Peripheral Region: Does Flexible Production Imply Vertical Disintegration of Business Services?, in Regional Studies, 1993, Vol. 27, No.5. pp. 385-400.

4. Deudery and G.J. Ikenberry, After the Long War, in Foreign Policy, No. 44, Spring 1994, p. 29.

5. J.N. Rosenau, Governance, Order and Change in World Politics, in Governance Without Government, Order and Change in World Politics, edited by J.N. Rosenau and E-D Czempiel, Cambridge University Press, 1992, p.2.

6. Op. cit., p. 28.

7. B. Harland, For a Strong China, in Foreign Policy, No. 94, Spring 1994, p. 50.

8. P. Grepaios, T. Mangles, An Analysis of European Super-Region, Regional Studies, Vol. 27, No.8, p. 745.

9. J. Gerard Ruggie, Territoriality and Beyond: Problematizing Modernity in International Relations, in International Organizations, 47, Winter 1993, p. 141.

10. James O. Goldsborough, California's Foreign Policy, in Foreign Affairs, Spring 1993, Vol 27, No. 2, p.94.

11. Ibid, p. 89.

12. Ibid, p. 93.

13. Op. cit., p. 50.

همچنین رجوع شود به دو منبع زیر:

K. Ohmae, The Rise of the Region State, in Foreign Affairs, Spring 1993, Vol. 27, No.2, pp. 78-87.

James Lilley, Freedom through Trade, in Foreign Policy, No. 94, Spring 1994, p.38.

14. P. Grepaios and T. Mangles, op. cit., p. 745.

15. Ohmae, op. cit., p. 78.

16. Ibid.

17. Grepaios and Mangles, op. cit., p. 745.

18. European Free Trade Association.

19. North Atlantic Free Trade Association.

20. North Pacific Economic Forum (NAFTA) (ژاپن و)

۲۱. در سال ۱۹۹۲ در منطقه آسیا و حوزه اقیانوس آرام ۳۸ سازمان منطقه‌ای وجود داشت.

22. J. Lilley, op. cit., pp. 37-38.

23. J. Bachtler and R. Michie, The Restructuring of Regional Policy in E.C., in Regional Studies, Vol. 27, No. 8, 1993, pp. 719-25.

شبکه‌های جدید و اشکال دیگری از همکاری ایجاد کرده‌اند تا از مزایای اقتصادی انتقال تکنولوژی و افزایش کارآئی از طریق اتخاذ تصمیمات همبسته‌تر بهره‌مند شوند»^{۱۲}

به دیگر سخن، نه تنها دولت به نهادی «غیرطبیعی و ناکارا برای شکل دادن به امور انسانها و مدیریت اقتصادی در این جهان بدون مرز»^{۱۵} تبدیل می‌شود، بلکه مناطق در حال شکل گیری، مرزهای سیاسی را به رسمیت نمی‌شناسند. مناطق جدید فقط تابع قوانین بازار، تکنولوژی، سرمایه و سیستم‌های ارتباطی هستند. ممکن است واحدهای اقتصادی جدید در برگیرنده دولتهایی باشند، اما به گونه‌ای روزافزون از بخشهایی از دولتها تشکیل می‌شوند. بدین ترتیب، مشاهده می‌شود که در آمریکا «منطقه کالیفرنیا» در غرب و «راهروی قدرت» در شرق وجود دارد؛ مثلث رشد (متشکل از اندونزی، مالزی و تایلند) در اروپا شکل می‌گیرد؛ در داخل اروپا مناطقی به وجود می‌آید، و مناطق حاشیه‌ای آن با کشورهای غیر از اعضای جامعه اروپایی پیوند پیدا می‌کند. از مطالب فوق می‌توان نتیجه نظری زیر را گرفت:

فرض بنیادی در نظریه ارتباطات این است که ارتباطات موجب پیدایش شرایط عینی یا واقعیت‌هایی می‌شود و این واقعیتها به نوبه خود دیدگاههای مشترک و سیاستهای مشترکی را ایجاد می‌کند که مدیریت آنها نیازمند نهادهای دائمی است.

دولت دارای يك وجه حقوقی است که به نام حاکمیت شناخته می‌شود و نیز يك وجه سیاسی دارد که در اصطلاح «قرارداد اجتماعی» تجلی پیدا می‌کند. همانطور که پیشتر اشاره شد، شواهد فراوانی وجود دارد دال بر اینکه جریان آن دسته از فعالیت‌های اقتصادی که به قلمرو دولت محدود نمی‌شود، تدریجاً اما به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر کنترل دولت و در نتیجه، حاکمیت را فرسوده می‌سازد و نهایتاً آن را از بین می‌برد. مفهوم قرارداد اجتماعی بر این اندیشه استوار است که فرد و همه شهروندان از طریق يك رشته منافع مادی و وفاداری‌ها به دولت متصل شده‌اند. منبع مشروعیت دولتها و حکومتها نیز همین پیوندهاست. ریشه پیوندهای فوق را می‌توان در قدرت دولت برای جلب رضایت مادی و معنوی شهروندان جستجو کرد.

با این وجود، مشاهده می‌شود که جریان فعالیت‌های انسانی هرچه بیشتر منطقه‌ای می‌شود و خارج از محدوده قلمرو دولت قرار می‌گیرد. علاقت مادی گروه‌های ذینفع و يك رشته روابط طبقاتی از این فعالیتها ناشی خواهد شد. اینگونه فعالیتها که تابع قوانین رابطه زیرساخت و روساخت است، رفته رفته موجب پیدایش احساسات مشترک، دیدگاههای مشترک، ارزشهای مشترک و نهایتاً وفاداری‌هایی خواهد شد که به طور دقیق به مناطق جدید (محدوده‌ای خارج از قلمرو هر يك از دولتها) تعلق دارد. سرانجام، ساختارهای جدید در نهادهای و تشکلات منطقه‌ای رسمیت خواهد یافت. البته این امر نمی‌تواند موجب از میان رفتن روابط غیر رسمی اختیاری که برای عملکرد مناطق جدید اهمیت حیاتی دارد بشود.

ویژگی‌های مناطق جدید را می‌توان چنین برشمرد:

۱- پیوندهای اساسی مناطق جدید با اقتصاد جهانی است، نه با دولتهای میزبان.

۲- اگر مناطق جدید کوشش پایدار و مستمری برای ورود مؤثرتر به اقتصاد جهانی دارند، به این دلیل است که ویژگی‌هایی که در تعریف این مناطق به کار گرفته می‌شود توسط نیازهای اقتصاد جهانی مشخص می‌گردد.

۳- مناطق جدید باید به اندازه‌ای کوچک باشند که شهروندان آنها بتوانند منافع مشترک اقتصادی داشته باشند. اما گستردگی آنها باید به نحوی و به میزانی باشد که بتوانند هزینه‌های زیربنایی لازم (حمل و نقل، خدمات...) برای مشارکت اقتصادی گسترده در اقتصاد جهانی را تقبل کنند.

۴- صرفه‌جویی‌های مقیاس، در سطح منطقه است نه در سطح کشور.
 ۵- رهبران اقتصادی این مناطق از يك دیدگاهی برخوردارند که به آنان اجازه می‌دهد تشبیه‌های گوناگون بین حوزه‌های «خارجی» و «داخلی» در رفتار دولتها را کاهش دهند.

۶- نظام اداری و حکومتی این مناطق به گونه‌ای است که آنها فاقد يك سیستم کنترل شدید و قدرتمند می‌باشند.

۷- اساساً منطقه بر این اندیشه استوار است که پویایی جهان بدون مرز رفتارها را به سوی مشارکت و نه رویارویی سوق می‌دهد.^{۱۶}